

مسئله‌ی بنیادین آرتور شوپنهاور ترجمه‌ی رضا ولی‌یاری اخلاق

www.ketab.ir



The Two Fundamental Problems of Ethics

Arthur Schopenhauer

دو مسئله‌ی بنیادی اخلاق

آرتور شوپنهاور

ترجمه‌ی رضا ولی‌یاری

ویرایش: تحریریه‌ی نشر مرکز

حروفچینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی: بخش تولید نشر مرکز

طراحی جلد: بخش تولید نشر مرکز، ناصر درخشان

چاپ اول ۱۳۹۶، شماره‌ی نشر ۱۲۴، ۱۶۰۰ نسخه چاپی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۳-۳۵۲-۹

نشر مرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان باباطا، شماره ۸

تلفن: ۸۸۹۷۰۴۶۲ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

Email: info@nashr-e-markaz.com

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشر مرکز محفوظ است. تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله: فتوکپی، کتبی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز قبلی و کتبی از نشر مرکز است. این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

Schopenhauer, Arthur

سرشناسه: شوپنهاور، آرتور، ۱۷۸۸-۱۸۶۰ م.

عنوان و نام پدیدآور: دو مسئله‌ی بنیادین اخلاق / آرتور شوپنهاور؛ ترجمه‌ی رضا ولی‌یاری.

مشخصات ظاهری: هشت، ۳۲۸ ص.

یادداشت: عنوان اصلی: The Two Fundamental Problems of Ethics؛ کتابنامه: ص ۳۱۹-۳۲۳؛ همچنین به صورت زیرنویس: نمایه

موضوع: اخلاق؛ Ethics

شناسه‌ی افزوده: ولی‌یاری، رضا، ۱۳۶۱-، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ / ف ۲ / B ۳۱۱۴

رده‌بندی دیویی: ۱۷۰

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۶۲۵۹۴۷

فهرست

۱	یادداشت مترجم
۳	مقدمه بر ویراست اول
۳۱	مقدمه بر ویراست دوم
۳۵	رساله‌ی ممتاز در باب اراده
	یک
۳۶	تعریف مفاهیم
۳۶	۱) آزادی یعنی چه؟
۴۲	۲) خودآگاهی یعنی چه؟
	دو
۴۶	اراده پیش از خودآگاهی
	سه
۵۸	اراده پیش از آگاهی از دیگر چیزها
	چهار
۹۴	پیشینیان
	پنج
۱۲۱	نتیجه‌گیری و دیدگاه بالاتر
۱۲۱	رساله‌ی ممتاز در باب بنیان اخلاق
	یک
۱۳۵	مقدمه
۱۳۵	۱) درباره‌ی مسئله
۱۳۹	۲) بازنگری کلی
	دو
۱۴۵	نقد بنیانی که کانت برای اخلاق بنا نهاد
۱۴۵	۳) بازنگری

- ۱۴۸ در باب صورت آمرانه‌ی اخلاق کانتی
- ۱۵۳ درباره‌ی فرض تکالیف برای خودمان به‌طور اخص
- ۱۵۶ درباره‌ی بنیان اخلاق کانتی
- ۱۷۹ یادداشت
- ۱۸۲ در باب بالاترین اصل اخلاق کانتی
- ۱۸۹ در باب صورت‌های استنتاجی بالاترین اصل اخلاق کانتی
- ۱۹۸ آموزه‌ی وجدان کانت
- ۲۰۳ آموزه‌ی شخصیت عقلی و تجربی کانت - نظریه‌ی آزادی
- ۲۰۶ داشت
- ۲۰۸ اخلاق فیشته به‌مثابه‌ی آیینی درشت‌نمای کاستی‌های اخلاق کانت

سه

- ۲۱۳ بنیان نهادن اخلاق
- ۲۱۳ (۱۲) لزوم
- ۲۱۴ (۱۳) نقطه‌ی شک‌گانه
- ۲۲۳ (۱۴) محرک‌های ضد ارزش
- ۲۳۰ (۱۵) معیار اعمال اخلاقی ارزشمند
- ۲۳۲ (۱۶) شرح و اثبات تنها مبنای اخلاقی حقیقی
- ۲۳۹ (۱۷) فضیلت عدالت
- ۲۵۳ (۱۸) فضیلت مهربانی عاشقانه
- ۲۵۸ (۱۹) تأییدهای بنیان فوق‌الذکر اخلاق
- ۲۷۶ (۲۰) در باب تفاوت اخلاقی شخصیت‌ها

چهار

- ۲۸۸ به سوی تفسیر متافیزیکی اولین پدیدار اخلاقی
- ۲۸۸ (۲۱) توضیح این ضمیمه
- ۲۹۲ (۲۲) بنیان متافیزیکی
- ۳۰۳ رأی انجمن سلطنتی علوم دانمارک
- ۳۰۵ تغییرات در ویراست‌های مختلف
- ۳۰۷ یادداشت‌ها
- ۳۱۵ گاه‌شمار زندگی شوپنهاور
- ۳۱۹ کتاب‌شناسی
- ۳۲۳ واژه‌نامه - انگلیسی، فارسی
- ۳۲۵ واژه‌نامه - فارسی، انگلیسی
- ۳۲۷ نمایه

یادداشت مترجم

این کتاب ترجمه‌ای است از

The Two Fundamental Problems of Ethics, Arthur Schopenhauer (1841),
Translated and Edited by Christopher Janaway, Cambridge University Press, New
York 2009.

دو مسئله‌ی بنیادین اخلاق - روائع - وی دو رساله در باب آزادی اراده و در باب
بنیان اخلاق است که شوپنهاور آن‌ها را به ترتیب برای مسابقات رساله‌نویسی انجمن
سلطنتی علوم نروژ و انجمن سلطنتی علوم دانمارک نوشت و بعداً در ۱۸۴۱ تصمیم
گرفت آنها را در یک مجلد منتشر کند. کتاب اصلاً یکی از مهمترین آثار در
فلسفه‌ی اخلاق است و متن آن، بدون آن که ظاهر و به سبب اخلاق اسپینوزا را
داشته باشد، در عین ساده بودن و وضوح کلام، از حیث مقایسه‌ی فلسفی و برهان‌آوری
و دقت به ریاضیات پهلومی‌ها و علاوه بر استدلال، پیشاپیس از ادوات و اعتراضات
را برمی‌شمرد و به تفصیل به آنها پاسخ می‌گوید. رساله‌ی اول در دفاع از حق نوشته
شده و رساله‌ی دوم دلسوزی را به عنوان بنیان اخلاق مطرح می‌کند. البته سه چهارم
هر دو این ایده‌ها را پیشتر در کتاب اصلی‌اش نیز مطرح کرده بود ولی دفاع نظام‌مند
از آنها و بحث مفصل و جامع درباره‌ی هر کدام مستلزم تألیف کتابی علیحده بود و
مسابقه‌های رساله‌نویسی بهانه و فرصتی شد برای اینکه شوپنهاور درباره‌ی هر کدام
رساله‌ای مجزا بنویسد.

نثر شوپنهاور در این کتاب نیز مثل دیگر آثارش کاملاً واضح و ساده‌فهم و روان
و خوش‌خوان است و مغلق‌گویی و درازنقسی در آن راه ندارد و من هم سعی

کرده‌ام ترجمه‌ی فارسی تا جای ممکن ساده و روشن و قابل فهم باشد و گزینش واژگان و اصطلاحات آن با ترجمه‌های قبلی‌ام از آثار اصلی شوپنهاور تطابق داشته باشد. ترجمه‌ی فارسی را استاد حسن افشار با متن انگلیسی مقابله و ویرایش کرده‌اند که بی‌نهایت از ایشان سپاس گزارم. همچنین کمال تشکر را دارم از بقیه‌ی همکارانم در نشر مرکز که بدون تلاش و مساعدت‌شان تهیه و انتشار کتاب به صورتی که اکنون مشاهده می‌کنید هرگز میسر نبود.

۹۵/۱۲/۲

www.ketab.ir

مقدمه بر ویراست اول

هر چند این رساله سالها از یکدیگر و با انگیزه‌های بیرونی نوشته شده‌اند، مکمل یکدیگرند و دستگیری از حمایت، نیادین اخلاق را تشکیل می‌دهند که، می‌توان امید داشت، مردم با آن به تسخیر پیش‌فتی در این علم، که نیم قرن در تعطیلات به سر می‌برده است، نائل شوند. با این حال در هیچ یک از دو رساله ارجاع به یکدیگر یا ارجاع به آثار قبلی‌ام جایز نبود. چنانچه هر کدام آن‌ها برای یک انجمن متفاوت نوشته شده بودند و در چنین شرایطی ناشی‌ماندن رویه‌ی معمول کار است. پس اشاره به برخی نکات در هر دو رساله اجتناب‌ناپذیر بود زیرا هیچ چیز را نمی‌توان مسلم گرفت و همواره باید به سرآغازی^۱ ابتدا کرد. دو رساله در واقع شرح‌های جداگانه‌ی دو آموزه‌ای هستند که اصولشان در دفتر چهارم جهان همچون اراده و تصور آمده، ولی اینجا به‌طور ترکیبی و پیشینی از متافیزیک من استنتاج شده‌اند، و اینجا، که قاعدتاً پیش فرض گرفتن جایز نبوده، به‌طور تحلیلی و پسینی بنیان گذاشته می‌شوند: لذا آنچه در آنجا ابتدای کار بوده اینجا انتهای کار قرار می‌گیرد. این حال هر دو آموزه، به دلیل آغاز کردن از نقطه‌نظری که میان همه مشترک است، و نیز به دلیل شرح جداگانه‌شان، اینجا از حیث درک‌پذیری و قدرت اقناع و آشکار کردن

۱. ab ovo: از تخم مرغ.

۲. در جهان همچون اراده و تصور، ج. ۲، ف. ۱۲، شوپنهاور مرادش از «ترکیبی» و «تحلیلی» را توضیح می‌دهد. روش تحلیلی، در این معنا، از حقایق یا جزئیات به گزاره‌های نظری یا کلیات می‌رسد. روش ترکیبی، در این معنا، برعکس عمل می‌کند. «بنابراین» — به گفته‌ی او — «درست‌ترین است که آن‌ها را روش‌های استقرایی و استنتاجی بنامیم».

معنایشان خیلی پر بار شده‌اند. لذا آن‌ها را باید مکمل دفتر چهارم اثر اصلی‌ام قلمداد کرد، به همان نحو که رساله‌ی در باب اراده در طبیعت‌ام تکمله‌ای فوق‌العاده مهم و اساسی بر دفتر دوم است. ضمناً، با این که ممکن است به نظر برسد موضوع رساله‌ی مذکور با موضوع اثر حاضر سنخیت ندارد، انسجامی واقعی میان آن‌ها برقرار است، و در واقع در باب اراده در طبیعت تا حدی کلید رساله‌ی فعلی است و آگاهی از این انسجام برای اولین بار موجب فهم کامل هر دو می‌شود. اگر روزی برسد که مردم آثار مرا بخوانند، درخواهند یافت که فلسفه‌ام شبیه شهر هزار دروازه است: از همه طرف آن می‌توان وارد شد و مستقیماً به مرکز آن رسید.

همچنین باید به طر نشان کنم که رساله‌ی نخست [در باب آزادی اراده] در جدیدترین مرحله از اسناد انجمن سلطنتی علوم نروژ که در تروندهایم منتشر می‌شود آمده است. از آنجا که ترنریدهام فاصله‌ی زیادی با آلمان دارد، انجمن با گشاده‌روی و گشاده‌دستی فراوان به من اجازه داد این رساله‌ی ممتاز را در آلمان نیز منتشر کنم و لذا در اینجا مراتب امتنان، خاصانه‌ی خود را به ایشان اعلام می‌دارم.

رساله‌ی دوم [در باب خلاصه] جاری انجمن سلطنتی علوم دانمارک را دریافت نکرد، با این که هیچ رساله‌ی سبب دیگری برایشان ارسال نشده بود. از آنجا که انجمن رأی خود را درباره‌ی اثر من منتشر کرده است، من حق دارم این رأی را مورد آزمون قرار داده و پاسخی به آن بدهم. رأی انجمن در پایان رساله‌ی مزبور گنجانده شده و خواننده از روی آن درخواست یافت که انجمن سلطنتی اثر مرا شایسته‌ی دریافت جایزه ندیده، بلکه آن را مورد انتقاد قرار داده، این انتقاد شامل سه ایراد متفاوت می‌شود که حالا من به‌طور مجزا به هر سه می‌پردازم.

اولین و اصلی‌ترین انتقاد، که دو انتقاد دیگر صرفاً ضمیمه‌ی آن شده‌اند، این است که من مسئله را بد فهمیده‌ام، و به اشتباه تصور کرده‌ام باید اصل اخلاق را تشریح کنم، درحالی که مسئله درواقع و عمدتاً درباره‌ی ارتباط متافیزیک با اخلاق بوده است. انجمن در آغاز رأی خود آورده که من «به دلیل غفلت از آنچه اصلاً مورد سؤال بوده» نتوانسته‌ام این ارتباط را شرح دهم؛ ولی سه خط بعد این را فراموش کرده و عکس آن را می‌گوید: این که من این ارتباط را شرح داده‌ام «ایشان

ارتباط بین اصل اخلاقی ای که مطرح کرده‌اند و متافیزیکشان را شرح داده‌اند^۱) ولی آن را در ضمیمه گنجانده‌ام و کاری بیش از آنچه خواسته بودند انجام داده‌ام. من می‌خواهم این تناقض در رأی را کاملاً نادیده بگیرم، و آن را نتیجه‌ی شرمساری بابت آن می‌بینم. از سوی دیگر، حالا از خواننده‌ی منصف و فرهیخته تقاضا دارم مسئله‌ی مطرح شده در انجمن، و مقدمه‌اش را، که با ترجمه‌شان در آغاز رساله‌ام چاپ شده‌اند بخواند و قضاوت کند که مسئله واقعاً راجع به چیست — راجع به زمینه‌ی نهایی اخلاق، اصل آن، بنیان آن، و منشأ حقیقی و صحیح آن است، یا راجع به ارتباط بین اخلاق و متافیزیک. برای این که کار را برای خواننده راحت‌تر کرده‌ام، من، حالا می‌خواهم به مقدمه و مسئله پردازم و آن‌ها را تحلیل کرده و معنایشان را تا حد امکان روشن سازم. مقدمه‌ی سؤال به ما می‌گوید فرض بر وجود یک تصور روشن از اخلاق یا مفهومی ازلی از قانون اخلاقی است که به شکلی دوگانه ظاهر می‌شود، یعنی در یک سو در اخلاق به مثابه‌ی یک علم و از سوی دیگر در زندگی واقعی؛ در زندگی واقعی نیز خودش را به شکل دوگانه به نمایش می‌گذارد، یعنی تا حدی در قضاوت درباره‌ی اعمال خودمان و تا حدی در قضاوت درباره‌ی اعمال دیگران. بعد فرض می‌شود که ما می‌توانیم دیگران نیز که به این مفهوم ازلی از اخلاق وابسته‌اند با آن مرتبط می‌شوند. انجمن مسئله‌اش را بر این مقدمه مبتنی می‌سازد و می‌پرسد: منشأ و بنیان اخلاق را باید در کجا جست؟ در تصویری ازلی از اخلاق که واقعاً و بی‌واسطه بتواند در آگاهی یا وجدان منع شود؟ که بعد این تصور باید، همچون مفاهیمی که از آن نشأت می‌گیرند، تحلیل شود؛ این که اخلاق زمینه‌ی معرفتی دیگری دارد؟ وقتی مسئله را از زوایانش پاک کنیم به چه صورت کاملاً روشن مطرح کنیم، به لاتین می‌شود:

Quid in sunt quaerenda fons et fundamentum philosophiae moralis? Suntne quaerenda in explicatione ideae moralitatis, quae conscientia immediate contineatur? an in alio cognoscendi principio?^۲

این جمله‌ی سؤالی آخر به روشن‌ترین روش ممکن نشان می‌دهد که مسئله دقیقاً راجع به زمینه‌ی معرفتی اخلاق است. حالا من تفسیری از مسئله را به بحث

1. *principii ethicae et metaphysicae suae nexum exponit*

۲. {منشأ و بنیان فلسفه‌ی اخلاقی را باید در کجا جست؟ آیا باید آن‌ها را در توضیح تصویری از اخلاق که بی‌واسطه در آگاهی (یا وجدان) وجود دارد جست؟ یا در زمینه‌ی معرفتی دیگری؟}

اضافه می‌کنم. مقدمه از دو نکته‌ی کاملاً تجربی آغاز می‌کند: یعنی می‌گوید واقعاً یک علم اخلاق وجود دارد؛ و می‌گوید واقعیت این است که مفاهیم اخلاقی خودشان را در زندگی واقعی نشان می‌دهند، هم به این دلیل که ما در وجدانمان راجع به اعمال خودمان قضاوت می‌کنیم و هم به این دلیل که ما از حیثی اخلاقی راجع به اعمال دیگران قضاوت می‌کنیم. به همین وجه می‌گویند مفاهیم اخلاقی مختلفی، مثل تکلیف، مسئولیت‌پذیری و امثالهم، تداول عام دارند. حالا فرض می‌شود که مجموعه‌ی این‌ها یک تصور اصیل از اخلاق و یک اندیشه‌ی بنیادین درباره‌ی قانون اخلاقی سر برمی‌آورد که، با این حال، ضرورتش باید ضرورتی خاص باشد نه ضرورتی منطقی، یعنی ضرورتی که نتوان صرفاً بر اساس اصل عدم تناقض از روی اعلالی که باید مورد قضاوت قرار گیرند یا از روی قواعدی که در بنیان آن‌ها واقع می‌شود اثبات کرد. مابقی مفاهیم اخلاقی عمده نیز باید از این مفهوم اخلاقی اولیه نشأت بگیرند و وابسته به آن و از آن جدایی‌ناپذیر باشند. حالا همه‌ی این‌ها متکی به چه هستند، در واقع این موضوع تحقیق مهمی خواهد بود. به همین دلیل انجمن این قضیه را مطرح کرد. باید منشأ یعنی خاستگاه اخلاق و بنیان آن را جستجو کرد (*quaerenda sunt*). انجا باید جست؟ یعنی کجا باید یافت؟ آیا این منشأ می‌تواند در تصویری از اخلاق باشد که در ما فطری است و در آگاهی یا وجدان ماست؟ در آن صورت صرفاً این تعریف و ماهیم وابسته به آن باید تحلیل (*explicandis*) شوند. یا شاید باید آن را در جای دیگری جست؟ یعنی شاید منشأ اخلاق در یک زمینه‌ی معرفتی برای تکالیف ماست که در یک زمینه‌ای که هم اکنون با نمونه و مثال مطرح شد فرق دارد؟ این مضمون مقدمه و مسئله است که به شکل گسترده‌تر و روشن‌تری و، با این حال، با امانت‌داری و دقت بیان شده است.

با این وصف، کیست که بتواند در این که انجمن به دنبال منشأ اصل، بنیان، و زمینه‌ی معرفتی نهایی اخلاق است تردید کند؟ ولی منشأ و بنیان اخلاق به هیچ وجه نمی‌تواند به جز منشأ خود اخلاقی بودن باشد، زیرا آنچه به لحاظ نظری و فکری اخلاق است، به لحاظ عملی و واقعی می‌شود اخلاقی بودن. ولی منشأ اخلاقی بودن لزوماً باید زمینه‌ی نهایی هرگونه رفتار خوب اخلاقی باشد، زیرا اخلاق نیز به نوبه‌ی خود باید تثبیت‌کننده‌ی همین زمینه باشد برای این که خودش را به آن متکی سازد و در هر چیزی که برای انسان‌ها تجویز می‌کند به آن متوسل شود — در غیر این

صورت یا باید قوانینش را از باد هوا بسازد یا، از سوی دیگر، باید بنیان غلطی برای آن‌ها بگذارد. لذا اخلاق باید زمینه‌ی نهایی هرگونه اخلاقی بودن را اثبات کند، زیرا به‌عنوان یک بنای علمی سنگ‌بنایش اخلاقی بودن است، به همان نحو که اخلاقی بودن اصلش اخلاق است. لذا نمی‌توان انکار کرد که این همان «بنیان فلسفه‌ی اخلاقی»^۱ ای است که مسئله در پی آن است. در نتیجه مثل روز روشن است که مسئله واقعاً اقتضا می‌کند که اصل اخلاق را بیابیم و اثبات کنیم «*ut principium aliquod Ethicae conderetur*»، نه به معنای یک دستور اولی یا قانون اساسی، بلکه به معنای زمینه. واقعی هرگونه اخلاقی بودن، و لذا زمینه‌ی معرفتی اخلاق، اما رأی انجمن این را انکار می‌کند و می‌گوید چون من این طور تصور می‌کردم، رساله‌ام شایسته‌ی دریافت جایزه نیست. بی‌شک هرکس مسئله را بخواند همین تصور را خواهد کرد و باید هم بکند؛ زیرا مسئله صریح و قابل فهم است و با عبارات روشن نوشته شده و نمی‌توان منکر آن شد. اگر آن‌که واژگان زبان لاتین معنیانشان را از دست بدهند، زیاد در این باره حرف زده و رنی موضوع مهم و قابل توجه است. زیرا از آنچه گفتیم معلوم و مسلم است که این من آنچه را پرسیده انکار می‌کند، ولی سؤالش صریح و تردیدناپذیر است. از سر سر می‌گذرد، انجمن ادعا می‌کند چیز دیگری پرسیده. یعنی می‌گوید موضوع اصلی پرسش مسئله ارتباط بین متافیزیک و اخلاق بوده (و از «خود موضوع» فقط این را می‌توان فهمید). شاید خواننده بخواهد ببیند آیا اصلاً می‌توان در پرسش مسابقه یا مقدمه‌ی اخلاقی در این باره یافت. خیر، نه واژه‌ای نه اشاره‌ای. کسی که از ارتباط دو علم سؤال می‌کند باید در وهله‌ی اول از هر دو آن‌ها نام ببرد، اما نه در پرسش مسابقه و نه در مقدمه. آن هیچ اشاره‌ای به متافیزیک نشده است. ضمناً کل این جمله‌ی کلیدی رأی انجمن زمانی روشن‌تر می‌شود که آن را از شکل غلطش خارج کنیم و به شکل طبیعی‌اش در برابر شکای که دقیقاً می‌گوید «خود موضوع خواستار نوعی از تحقیق است که در آن بیش و پیش از هر چیز ارتباط بین متافیزیک و اخلاق بررسی شده باشد؛ اما نویسنده، با غفلت از آنچه اصلاً مورد سؤال بوده، تصور کرده که مسئله مطرح کردن اصلی برای اخلاق است، برای همین بخشی از رساله‌شان را که در آن به تشریح ارتباط بین اصل اخلاقی مطرح شده توسط خودشان و متافیزیکشان پرداخته‌اند در ضمیمه‌ای

آورده‌اند که در آن به مسائلی ورای آنچه پرسیده شده پاسخ داده‌اند.^۱ پرسش از ارتباط بین متافیزیک و اخلاق به هیچ وجه در نقطه نظری که مقدمه‌ی مسئله از آن آغاز می‌شود نیز مطرح نشده، زیرا مقدمه با ملاحظات تجربی آغاز می‌کند، و به قضاوت‌های اخلاقی‌ای که در زندگی روزمره رخ می‌دهند و امثالهم ارجاع می‌دهد، و بعد می‌پرسد همه‌ی این‌ها نهایتاً به چه وابسته‌اند؟ و سرانجام وجود یک تصور فطری از اخلاق در آگاهی را به عنوان نمونه‌ای از یک راه حل ممکن مطرح می‌کند. به این ترتیب در مثالش نه یک نظریه‌ی متافیزیکی بلکه یک واقعیت روانشناختی را به طور مشروط و مناقشه‌انگیزی به عنوان راه حل فرض می‌گیرد. اما با این کارش به وضوح این را می‌شود بفهمیم که در پی بنیان نهادن اخلاق به وسیله‌ی یک جور واقعیت — خوب، واقعیت آگاهی خواه واقعیت جهان بیرونی — است و توقع ندارد شاهد استنتاج آن از روش‌های این یا آن متافیزیک باشد. لذا انجمن حق پیدا می‌کند که هر رساله‌ای را که مسأله را به این شکل حل کرده باشد رد کند. تا اینجا اشکالی ندارد. اما بعد نکته‌ی دیگر این است که پرسش از ارتباط متافیزیک با اخلاق — ارتباطی که فرض گرفته شده با هیچ جا به چشم نمی‌خورد — پرسشی است که اصلاً نمی‌توان به آن پاسخ داد. بهر حال، ولو معرفتی برای انجمن قائل شویم، پرسشی غیر ممکن است. نمی‌توان به آن پاسخ داد چون چیزی به نام متافیزیک خالص و بسیط وجود ندارد، بلکه صرفاً تعدادی متافیزیک متفاوت (و درواقع بی‌نهایت متفاوت) وجود دارند، یعنی انواع و اقسام تلاش‌هایی برای رسیدن به متافیزیک، که تعدادشان قابل ملاحظه است و درواقع به حدیله فیلسوفانی است که هر کدام ساز خود را می‌زنند و کاملاً با هم تفاوت دارند. بهرین می‌توان به پرسش درباره‌ی ارتباط بین متافیزیک ارسطویی، اپیکوری، اسپینوزایی، لایبنیتسی، لاکي، یا هر متافیزیک دیگری که مشخصاً تشریح شده باشد، و اخلاق پاسخ داد؛ ولی نمی‌توان به پرسش درباره‌ی ارتباط متافیزیک خالص و بسیط با اخلاق پاسخ داد، زیرا چنین پرسشی هیچ معنای مشخصی ندارد، و مستلزم رابطه‌ای است بین چیزی

1. *Ipsum thema ejusmodi disputationem flagitabat, in qua vel praecipuo loco metaphysicae et ethicae nexus consideraretur: sed scriptor, omisso eo, quod potissimum postulabatur, hoc expeti putavit, ut principium aliquod ethicae conderetur: itaque eam pariem commentationis suae, in qua principii ethicae a se propositi et metaphysicae suae nexum exponit, appendicis loco habuit, in qua plus, quam postulatum esset praestaret.*

که داده شده و چیزی که کاملاً نامشخص است و شاید حتی ناممکن باشد. زیرا تا متافیزیکی وجود نداشته باشد که مشخص شود عیناً صادق و انکارناپذیر است، یعنی متافیزیکی خالص و بسیط است، ما هم نمی‌دانیم که آیا چنین متافیزیکی اصلاً ممکن است یا نه، و اگر هست چیست یا چه می‌تواند باشد. ضمناً اگر کسی اصرار داشته باشد که ما یک مفهوم کاملاً کلی و لذا قطعاً نامشخص از متافیزیک به طور عام داشته باشیم که با توجه به آن بتوان پرسشی درباره‌ی ارتباط کلی بین این متافیزیک به طور انتزاعی و اخلاق مطرح کرد، آن وقت می‌توان به آن تن در داد، ولی پاسخ به پرسش به این معنی به قدری ساده و آسان می‌شود که جایزه دادن به آن مضحک خواهد بود. زیرا تنها ادعایی که می‌تواند بکند این است که یک متافیزیک صادق و کامل باید اخلاق را از تکیه‌گاه مستحکم و زمینه‌ی نهایی‌اش بهره‌مند کند. به علاوه، این اندیشه در این پاراگراف رساله‌ی من بیان شده، جایی که من علاوه بر مشکلات مسأله‌ی پیش رویمان به ویژه به این اشاره می‌کنم که: مسئله ماهیتاً مانع بنیان نهادن اخلاق بر بسیاری هر متافیزیک معینی است که بتوان آن را نقطه‌ی عزیمت و نقطه‌ی اتکای خود قرار داد.

پس من در فوق به شکل تردیدناپذیری بابت مردم که انجمن سلطنتی دانمارک در واقع سوآلی کرده که خود منکر پرسیدن از می‌شود؛ و بالعکس آنچه را ادعا می‌کند که پرسیده، نپرسیده است و در واقع اصلاً نمی‌توان پرسیده باشد. بر اساس اصل اخلاقی‌ای که من مطرح کردم مسلم است که این رفتار انجمن سلطنتی دانمارک درست نیست، اما از آنجا که انجمن اعتباری برای اخلاقی من قائل نیست، حتماً اصل اخلاقی دیگری دارد که بر اساس آن رفتارش درست است.

من دقیقاً به سوآلی که انجمن دانمارکی واقعاً پرسیده پاسخ دادم. من ابتدا به شکلی سلیبی نشان دادم که اصل اخلاق در جایی که مردم شصت سال گمان می‌کردند وجودش در آنجا قطعاً ثابت شده واقع نمی‌شود. بعد به شش ایجابی نشان دادم که منشأ واقعی اعمال ارزشمند اخلاقی کجاست و در واقع ثابت کردم که منشأ مذکور این است و نمی‌تواند چیز دیگری باشد. و سرانجام رابطه‌ی این زمینه‌ی واقعی اخلاق را — نه، آن طور که در رأی انجمن ادعا شده، با متافیزیک خودم یا هیچ متافیزیک بخصوصی، بلکه — با اندیشه‌ی بنیادین عامی که میان بسیاری از دستگاه‌های متافیزیکی، و شاید اکثرشان و بی‌شک قدیمی‌ترین و، به عقیده‌ی من،

صادق‌ترین شان، مشترک است نشان دادم. من، آن‌طور که رأی انجمن می‌گوید، این شرح متافیزیکی را به صورت ضمیمه ارائه نکردم، بلکه به صورت فصل پایانی رساله‌ام عرضه کردم: این فصل شالوده‌ی کل رساله و نوع برتری از تحقیق است که رساله در آنجا به نقطه‌ی اوج می‌رسد. این واقعیت که من گفته‌ام کاری بیش از آنچه مسئله خواسته انجام داده‌ام از اینجا ناشی می‌شود که مسئله با یک لفظ واحد به شرح متافیزیکی اشاره نمی‌کند، و بر خلاف آنچه رأی انجمن ادعا می‌کند، اصلاً معطوف به چنین شرحی نیست. در واقع، این که آیا این استدلال متافیزیکی یک ضمیمه، یعنی چیزی است که در آن کاری بیش از آنچه لازم بوده انجام داده‌ام یا خیر، موضوعی فرعی است. در واقع بی‌ربط است: فقط بودن‌اش ضرری ندارد. اما این واقعیت که رأی انجمن می‌خواهد از این علیه من استفاده کند حاکی از شرمساری انجمن است: از این جهت که هر کاری می‌زند تا ایرادی از رساله‌ی من بگیرد. به علاوه، ماهیت مسئله این است که بحث متافیزیکی در بخش پایانی رساله مطرح شود. چون اگر پیش‌تر مطرح شده بود اصل اخلاق باید به‌طور ترکیبی از آن استنتاج می‌شد و این تنها در صورتی ممکن بود که انجمن می‌گفت ترجیح می‌دهد اصل اخلاقی از کدام یک از این متافیزیک‌ها به نهایت متفاوت استنتاج شود، اما آن وقت حقیقت چنین اصلی کاملاً وابسته به متافیزیک می‌شد که فرض گرفته شده بود، و لذا محل مناقشه باقی می‌ماند. در نتیجه ماهیت بنیادین اینجاست که بنیان نهادن اصل اخلاقی اولیه تحلیلی باشد، یعنی بنیان نهادن باشد به بر اساس واقعیت امور و بدون پیش‌فرض گرفتن هیچ متافیزیکی انجام گیرد. البته این، دقیقاً به دلیل این که این شیوه را در دوران اخیر همه جا تنها شیوه‌ی مطمئن ساختن بودند، همچون اخلاق دانان انگلیسی پیش از خودش تلاش کرد اصل اخلاقی را به شیوه‌ی تحلیلی، یعنی مستقل از هر گونه پیش‌فرض متافیزیکی، بنیان بگذارد. و واضح بود که رها کردن شیوه‌ی او گامی به عقب است. و حالا که انجمن خواستار چنین کاری شده، دست‌کم باید آن را به مشخص‌ترین نحوی اعلام می‌کرد، اما در پرسش انجمن کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن نشده است.

از آنجا که انجمن دنامارکی بزرگواری کرده و نقص اصلی کار مرا نگفته، من نیز از افشا کردن آن اجتناب خواهم کرد. متنها ترسم از این است که این کار کمکی به ما نکند، چون پیش‌بینی می‌کنم بینی تیز خواننده‌ی رساله به هر حال بوی بد آن

را استشمام کند. و شاید این باعث شود به اشتباه تصور کند که رسالهی دیگرم نیز دست کم به همان اندازه به این نقیصه‌ی بزرگ آلوده است. قطعاً انجمن سلطنتی نروژ اجازه نداد که این مانع اعطای جایزه به رسالهی من شود. اما عضویت این انجمن افتخاری است که من هر روز بیشتر به ارزش آن پی می‌برم و بیشتر درکش می‌کنم، زیرا به عنوان یک انجمن، تنها مصلحت حقیقت، روشنگری، و پیشرفت بینش و دانش بشری را در نظر می‌گیرد. انجمن دادگاه مذهبی نیست. اما هر انجمنی، پیش از آن که سؤالات عظیم و جدی و دشواری مثل دو سؤالی را که اینجا پیش روی ما قرار داده به عنوان پرسش مسابقه مطرح کند، اول باید نزد خودش تصمیم بگیرد و مشخص کند که آیا واقعاً آماده است در ملأ عام حقیقت را، هر چه باشد (چون پیشاپیش نمی‌تواند بداند چیست)، تصدیق کند یا نه. چون بعداً که پاسخی جدی به پرسشی جدی داده شود، دیگر برای عقب‌گرد از آن دیر است. و پس از آن که میهمان گرانقدری دعوت شود و از راه رسید، حتی دون ژوان نیز آبرومندتر از آن است که هنگام ورود میهمان دعوت‌شده پرسش بگیرد.^۱ بی‌شک همین نگرانی دلیلی است که باعث می‌شود انجمن‌های اروپایی از سؤالات مطرح کردن پرسش‌هایی از این دست اجتناب کنند. در واقع تا جایی که به این می‌آورم در پرسشی که اینجا پیش روی ما قرار گرفته‌اند اولین پرسش‌هایی هستند که این‌ها اطلاع یافته‌ام، و به همین دلیل، یعنی به خاطر نادر بودن موضوع، سعی کرده‌ام به آن پاسخ گویم. چون با این که مدتی مدید بر من روشن بوده است که بیش از آنکه سفسفه، اجدی می‌گیرم که به عنوان استاد فلسفه توفیق پیدا کنم، ولی فکر نمی‌کردم به همین نقیصه بتواند در مورد یک انجمن نیز سد راهم شود.

انتقاد دوم انجمن سلطنتی دانمارک این است: «شکل رسالهی من سنده ما را متقاعد نکرده».^۲ چیزی ندارم در پاسخ به این انتقاد بگویم. این قضاوت منی، انجمن سلطنتی دانمارک است.^۳ من برای محک زدن رساله‌ام آن را منتشر می‌کنم و رأی انجمن را ضمیمه‌اش می‌کنم تا گم نشود و محفوظ بماند.

۱. اشاره به پرده‌ی آخر دون ژوان مونتسارت است. و

۲. pour la rareté du fait

۳. scriptor neque ipsa disserendi forma nobis satisfecit

۴. «می‌گویند از آن خوشمان نمی‌آید! و فکر می‌کنند از شرش خلاص شده‌اند». گفته در ویراست دوم اضافه شده است.